

کاربست روش پرسش و پاسخ در تبیین عقاید

(در قرآن و حدیث)

دکتر رضا برنجکار^۱

علی عباس‌آبادی^۲

چکیده

تبیین اعتقادات در متون اسلامی، از اصول ویژه‌ای پیروی می‌کند و بر روش‌های متعددی استوار است. یکی از روش‌های نسبتاً پربسامد در لسان قرآن و روایات، روش به‌کارگیری پرسش و پاسخ است. این روش، به دلیل اینکه ذهن مخاطب را به تحرک وامی‌دارد و او را درگیر با مسئله می‌کند، دارای اثربخشی فوق‌العاده‌ای نیز می‌باشد. بهره‌گیری از پرسش و پاسخ خود دارای شیوه‌های متعددی است، از جمله: پاسخ دادن به پرسش‌های صریح مخاطب، پاسخ دادن به پرسش‌های مقدر مخاطب، ایجاد پرسش در مخاطب، طرح پرسش‌های انکاری و تغییر و جهت‌دهی پرسش مخاطب. **واژگان کلیدی:** روش‌شناسی، روش تبیین، عقاید، پرسش و پاسخ.

مقدمه

پرسش، یکی از ارزشمندترین کلیدهای ورود به خزانه دانش است. بلکه می‌توان گفت که اساساً دانش با سؤال آغاز می‌شود. امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

۱. استاد دانشگاه تهران.

۲. کارشناس ارشد علوم حدیث (گرایش کلام و عقاید) از دانشگاه قرآن و حدیث.

إن هذا العلم عليه قفل و مفتاحه المسألة (الكافي، ج ۱، ص ۴۰).

بر این دانش قفلی است که کلید آن پرسش است.

و نپرسیدن، سبب هلاکت مردم معرفی شده است:

إنما يهلك الناس لأنهم لا يسألون (همان).

مردم تنها به این دلیل هلاک می‌شوند که سؤال نمی‌کنند.

در ضمن سؤال و جواب است که عقول انسان‌ها به حرکت واداشته می‌شود و دانش‌های نوبه‌نو به وجود می‌آیند. لذا معروف است که سقراط حکیم به‌وسیله مکالمه و سؤال و جواب با مخاطب خود حقیقت را برای او مکشوف می‌کرد و شغل خود را مانند مادرش مامایی می‌نامید؛ با این تفاوت که مادرش انسان به دنیا می‌آورد و او عقول را برای زاییدن معرفت آماده می‌کرد (سیر حکمت در اروپا، ص ۲۶). ای بسا از همین روست که بسیاری از آیات قرآن کریم در قالب پرسش و پاسخ آمده‌اند.

بنابراین، یکی از شیوه‌های جذاب و مؤثر برای تبیین آموزه‌ها، روش پرسش و پاسخ است. البته خود این روش شیوه‌های متفاوتی دارد:

۱. گاهی تبیین در پاسخ به سؤال مستقیم مخاطب پدید می‌آید؛
۲. گاهی با پاسخ به سؤالات مقدر در ذهن مخاطب است که یک آموزه تبیین می‌شود؛
۳. گاهی تبیین‌گر خود دست به ایجاد سؤال در ذهن مخاطب می‌زند تا با پاسخ به آن مطلبی را تبیین کند؛
۴. گاهی تبیین‌گر یک سؤال بدیهی‌الجواب را مطرح می‌کند (استفهام انکاری و تقریری) تا مطلبی را با استحکام و شدت جا بیندازد؛
۵. گاهی نیز تبیین‌گر با تغییر جهت سؤال مخاطب (اسلوب حکیم) آموزه‌ای را تبیین و روشن می‌کند.

در ادامه به ترتیب به این شیوه‌های مختلف می‌پردازیم:

۱. پاسخ دادن به پرسش‌های مطرح‌شده از سوی مخاطب

اصولاً در بسیاری از موارد، تبیین عقیده با پاسخ به سؤال مخاطب همراه است؛ یعنی مخاطب با پرسشی که در ذهن دارد به سراغ تبیین‌گر می‌رود و از او درخواست پاسخ می‌نماید.

پرسش‌های اعتقادی در همیشه تاریخ و به ویژه در زمان نزول قرآن و عصر اهل بیت علیهم‌السلام از مسائل پیش روی مبلغان دینی و از پرسش‌های اصلی هر روزگاری بوده است (روش‌شناسی پاسخگویی به پرسش‌های اعتقادی، ص ۱۷).

اهل بیت علیهم‌السلام تأکید فوق‌العاده‌ای بر اهمیت پاسخگویی به پرسش‌های اعتقادی مردم داشته‌اند. برای نمونه:

عن رسول الله ﷺ أنه قال: أشد من يتم اليتيم الذي انقطع عن أمه و أبيه، يتم يتيم انقطع عن إمامه و لا يقدر على الوصول إليه و لا يدري كيف حكمه فيما يبتلى به من شرائع دينه. ألا فمن كان من شيعتنا عالما بعلومنا - و هذا الجاهل بشريعتنا المنقطع عن مشاهدتنا يتيم في حجره - ألا فمن هداه و أرشده و علمه شريعتنا كان معنا في الرفيق الأعلى (الإحتجاج، ج ۱، ص ۱۶).

رسول خدا ﷺ فرمود: «شدیدتر از یتیمی کسی که پدر و مادر از دست داده، یتیمی کسی است که از امام خود جدا افتاده است و نمی‌تواند به او دست پیدا کند و احکام شرعی دین خود را در مسائلی که به آن‌ها دچار می‌شود، نمی‌داند. پس بدانید هر کس از شیعیان ما که عالم به علوم ما باشد، در حالی که این جاهل به شریعت ما که نمی‌تواند به خدمت ما برسد [همچون] یتیمی در دامن اوست، پس هر کس او را هدایت و ارشاد نماید و شریعت ما را به او بیاموزاند، در عرش الهی با ما هم‌نشین خواهد بود.»

در این روایت، پیامبر اکرم ﷺ پاسخگویی به سؤال‌ها و شبهه‌های شیعیان را به‌سان سرپرستی یتیمان می‌شمردند و به چنین هدایت‌گرانی، هم‌نشینی با اهل بیت علیهم‌السلام را در والاترین جایگاه وعده می‌دهند. اصطلاح «ایتام آل محمد ﷺ» از عبارات پربسامدی است که در همین معنا به کار رفته است (همان، صص ۱۶-۱۸).

پس از بیان این مقدمه در اهمیت پاسخگویی به پرسش‌های اعتقادی مردم، به سراغ شیوه پاسخگویی می‌رویم. در این روش، تبیین‌گر از پرسش‌پیش‌آمده برای مخاطب، نهایت بهره‌ر را می‌برد تا صورت صحیح یک آموزه اعتقادی را به او بیاموزاند. در قرآن کریم، آیاتی که با تعبیرهای «یستل»، «یستلون»، «یستلک» و «یستلونک» آمده‌اند، پرسش‌های مردم را از پیامبر ﷺ مطرح کرده و به پاسخ آن پرداخته‌اند (روش بیان قرآن، ص ۱۴۷). به عنوان نمونه، قرآن کریم در پاسخ به سؤال مطرح‌شده در مورد قیامت و زمان برپایی آن، ابهام در زمان آن و ارجاع علم قیامت به

خدای متعال را تبیین می کند و در ادامه نیز از نزدیک بودن و ناگهانی بودن آن خبر می دهد:

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً يَسْأَلُونَكَ كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (اعراف/۱۸۷).

از تو درباره قیامت می پرسند [که] وقوع آن چه وقت است؟ بگو: علم آن، تنها نزد پروردگار من است. جز او [هیچ کس] آن را به موقع خود آشکار نمی گرداند. [این حادثه] بر آسمان ها و زمین گران است، جز ناگهان به شما نمی رسد. [باز] از تو می پرسند گویا تو از [زمان وقوع] آن آگاهی. بگو: علم آن تنها نزد خداست، ولی بیش تر مردم نمی دانند.

در اینجا ابتدا سؤال از زمان وقوع قیامت مطرح شده است؛ آنگاه برای پاسخ به آن آموزه بلند، علم انحصاری خداوند تبیین گردیده و گفته شده است که وقوع قیامت را تنها خدا می داند و بس. واضح است که اگر سؤال از قیامت وجود نمی داشت، بیان بی مقدمه علم انحصاری خداوند به قیامت، بدین آسانی صورت نمی پذیرفت.

روایات متعددی نیز در دست است که نشان می دهد آغاز بیان یک آموزه دقیق و والای معرفتی در پی یک پرسش اعتقادی بوده است. مثلاً امیرالمؤمنین علیه السلام ظرفیت ترین نکات توحیدی را در پاسخ به یک سؤال - که اتفاقاً برای تعنت و به دردسر انداختن حضرت پرسیده شده بود - بیان می کنند:

عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: «قال رأس الجالوت لليهود: إن المسلمين يزعمون أن علياً عليه السلام من أجل الناس وأعلمهم، اذهبوا بنا إليه لعلّي أسأله عن مسألة وأخطئة فيها. فاتاه، فقال: يا أمير المؤمنين! إني أريد أن أسألك عن مسألة. قال: سل عما شئت. قال: يا أمير المؤمنين! متى كان ربنا؟ قال له: يا يهودي! إنما يقال: «متى كان» لمن لم يكن؛ فكان «متى كان». هو كائن بلا كينونية كائن، كان بلا كيف يكون. بلى يا يهودي! ثم بلى يا يهودي! كيف يكون له قبل؟! هو قبل القبل بلا غاية ولا منتهى غاية ولا غاية إليها، انقطعت الغايات عنده، هو غاية كل غاية. فقال: أشهد أن دينك الحق وأن ما خالفه باطل» (الكافي، ج ۱، ص ۹۰).

امام صادق علیه السلام فرمود: «رأس الجالوت به یهود گفت: مسلمین گمان کنند علی علیه السلام از

همه مردم بحّاثر تر و داناتر است. مرا نزدش برید، شاید از او چیزی بپرسم و خطایش را ثابت کنم. خدمت حضرت آمد و عرض کرد: ای امیر مؤمنان! می‌خواهم از شما مسئله‌ای بپرسم. فرمود: هر چه خواهی بپرس. گفت: ای امیر مؤمنان! پروردگار ما از کی بوده؟ فرمود: ای یهودی! از کی بوده را به کسی گویند که زمانی نبوده باشد. آنجا درست است از کی بوده [پرسیده شود]. ولی خدا موجود است بدون بودن پدیدآمده‌ای، بوده است بدون هیچ کیفیتی. آری ای یهودی! باز هم آری ای یهودی! چگونه برای او قلبی باشد؟! در صورتی که او پیش از پیش است، بدون پایان و پایانش نهایت ندارد، پایان به او نرسد، پایان‌ها نزد او منقطع شوند، اوست پایان هر پایان. یهودی گفت: گواهی دهم که دین تو حق است و آنچه مخالف آن است، باطل.»

در این روایت، دانشمند یهودی برای به‌دردسر انداختن و کوچک کردن امیرالمؤمنین علیه السلام در جلوی چشم مسلمانان و یهودیان، از زمان آغاز وجود خدا می‌پرسد. حضرت نیز از این پرسش نهایت بهره را برده و ازلیت وجود خداوند و بی‌زمان بودنش را طرح می‌فرماید و می‌گویند که زمان آغاز برای موجودی مطرح است که از زمانی به وجود آمده و قبل از آن معدوم بوده باشد؛ اما خداوند همواره بوده است و در زمان نمی‌گنجد؛ بنابراین، پرسیدن از زمان آغاز او، بی‌معنا و ناصواب است و چنین پرسشی در مورد ذات او اساساً غیر قابل طرح است؛ چه رسد به این که بخواهد پاسخی داشته باشد.

۲. پاسخ دادن به پرسش‌های مقدر

گاهی از اوقات، مخاطب پرسش صریحی ندارد و یا آن را به زبان نمی‌آورد؛ اما پرسش مقدری وجود دارد که لازم است به آن پاسخ داده شود. اصطلاح «دفع دخل مقدر» که در کتب قدما رایج بوده است، اشاره به همین موضوع دارد. این دفع دخل خود بر دو گونه است: یکی پرسشی که بدون ارتباط با بیان قبلی تبیین‌گر پدید آمده است و دوم پرسشی که به دلیل تبیین تبیین‌گر احتمال دارد به وجود بیاید. در ادامه به این دو بخش اشاره می‌کنیم:

۲. ۱ پاسخ به پرسشی که بدون ارتباط با تبیین‌گر، در ذهن مخاطب موجود است

گاهی ممکن است پرسشی در ذهن مخاطب جای گرفته باشد که پیدایش آن به تبیین‌گر ارتباطی ندارد؛^۱ اما به گونه‌ای مطلع از آن پرسش شده است و اینک می‌تواند با پاسخ به آن،

۱. به خلاف صورت دوم که دخل مقدر پیش‌آمده ناشی از بیان قبلی خود تبیین‌گر است.

مطلبی را تبیین نماید. در مورد ائمه اطهار علیهم السلام که مستظهر به علم غیب بوده‌اند، موارد فراوانی وجود دارد که نشان می‌دهد ایشان از پرسش مقدّری در ذهن مخاطب مطلع می‌شده‌اند و به آن پاسخ می‌گفته‌اند.

برای نمونه، حسن بن ظریف در نامه‌ای که به امام حسن عسکری علیه السلام می‌نویسد، فراموش می‌کند درباره درمان نوع خاصی از تب پیرسد؛ اما حضرت در پاسخ به نامه او، هم به فراموشی‌اش اشاره می‌کنند و هم پاسخ این سؤال را می‌دهند:

و كنت أردت أن تسأل لحمى الربع، فأنسيت، فاكْتُب في ورقة و علقه على المحموم؛ فإنه يبرأ بإذن الله إن شاء الله: «يا نازُّ كوني برداً و سلاماً على إبراهيم» (همان، ص ۵۰۹).

و قصد داشتی که برای [درمان] تب چهارگانه پیرسی، اما از خاطر رفت. [پس برای درمان] در کاغذی این آیه را بنویس و آن را بر بیمار تبار بیاویز که ان‌شاءالله به اذن خداوند شفا می‌یابد: «یا نازُّ کونی برداً و سلاماً علی ابراهیم».

نمونه‌های این اخبارهای غیبی در روایات بسیار فراوان است. مثلاً به روایت زیر توجه فرمایید:

سمعت محمد بن حرب الهلالي أمير المدينة يقول: سألت جعفر بن محمد عليه السلام فقلت له: يا ابن رسول الله! في نفسي مسألة أريد أن أسألك عنها. فقال: إن شئت أخبرتك بمسألتك قبل أن تسألني و إن شئت فسل! قال: قلت له: يا ابن رسول الله! و بأي شيء تعرف ما في نفسي قبل سؤالي؟ فقال: بالتوسم و التنفيس. أما سمعت قول الله عزوجل: «إن في ذلك لآيات للمتوسمين» و قول رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: اتقوا فراسة المؤمن، فإنه ينظر بنور الله؟ قال: فقلت له: يا ابن رسول الله! فأخبرني بمسألتك.

قال: أردت أن تسألني عن رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم لم لم يُطق حملهُ علي عليه السلام عند حط الأصنام من سطح الكعبة... قال: فقلت له: عن هذا و الله أردت أن أسألك يا ابن رسول الله! فأخبرني. فقال: ... (علل الشرائع، ج ۱، صص ۱۷۳-۱۷۴).

محمد بن حرب هلالی (حاکم مدینه) می‌گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: ای فرزند رسول خدا! سؤالی دارم که می‌خواهم آن را از شما بپرسم. فرمود: اگر می‌خواهی، سؤالت را قبل از اینکه پیرسی بگویم و اگر [هم] می‌خواهی [خودت] بپرس! گفتم: ای فرزند رسول خدا! چگونه چیزی را که در درونم [پنهان] است، پیش از آن که بپرسم، می‌فهمید؟ فرمود: با هوشیاری و فراست! مگر این سخن خداوند عزوجل را

که: ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّمُتَوَسِّمِينَ﴾ (حجر/۷۵) و این سخن رسول خدا ﷺ را که: «از فراست مؤمن بترسید، زیرا او با نور خدا می بیند» نشنیده ای؟ گفتم: ای فرزند رسول خدا! سؤال را به من بگوئید. فرمود: می خواستی از من درباره رسول خدا ﷺ بپرسی که چرا علی علیه السلام هنگام خرد کردن بتها در بام کعبه، توان حمل او را نداشت... گفتم: به خدا قسم همین را می خواستم از شما بپرسم ای فرزند رسول خدا! پس بگوئید. فرمود:

در اینجا، امام علیه السلام با علم غیب خویش از پرسش درونی راوی - که سبب بالا نرفتن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر دوش امیرالمؤمنین علیه السلام در خرد کردن بت های کعبه است - مطلع می شوند؛ آنگاه در ابتدا پرسش او را - بدون اینکه خودش مطرح کرده باشد - بیان می کنند و سپس پاسخی درخور به آن می دهند که در منبع اصلی به تفصیل منعکس شده است. بدین ترتیب، بخش قابل توجهی از پرسش های مقدر مخاطبان از سوی امامان علیهم السلام دریافت شده و بدون زمینه قبلی و یا حتی طرح مستقیم پرسش، پاسخ داده می شده اند.

۲.۲ پاسخ به پرسشی که ممکن است از بیان قبلی تبیین گر در ذهن مخاطب جا گرفته باشد

گاهی ممکن است بیانی که تبیین گر در یک مسئله به کار برده است، احتمال پیدایش سؤالی در ذهن مخاطب را داشته باشد. در اینجا تبیین گر موظف است آن سؤال احتمالی را پاسخ بدهد و فضای تبیین را کاملاً روشن کند. در غیر این صورت، علاوه بر اینکه تبیین اولیه ناقص باقی می ماند، شبهه و اشکالی نیز در ذهن مخاطب حک خواهد شد. لذا تبیین گر باید از فرصت استفاده نموده و هم تبیین اولیه را تکمیل کند و هم شبهه احتمالی را دفع نماید. در قرآن کریم، آنجا که خداوند از استغفار برای مشرکان - ولو از خویشاوندان باشند - نهی می کند، این سؤال مقدر در ذهن مخاطب شکل می گیرد که چگونه ابراهیم علیه السلام به تصریح قرآن برای پدر مشرک و بت پرست خویش استغفار کرد و گفت:

﴿قَالَ سَلَامٌ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا﴾ (مریم/۴۷).

[ابراهیم] گفت: درود بر تو باد! به زودی از پروردگارم برای تو آمرزش می خواهم؛ زیرا او

همواره نسبت به من پرمهر بوده است.

۱. «به یقین، در این [کیفر] برای هوشیاران عبرت هاست».

قرآن کریم بلافاصله توهّم ایجاد شده را پاسخ می‌گوید:

﴿ مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولِي قُرْبَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ﴾ * وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَاهَا إِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ ﴿ (توبه/۱۱۳-۱۱۴).

بر پیامبر و کسانی که ایمان آورده‌اند، سزاوار نیست که برای مشرکان - پس از آنکه برای‌شان آشکار گردید که آنان اهل دوزخ‌اند - طلب آمرزش کنند، هرچند خویشاوند [آنان] باشند؛ و طلب آمرزش ابراهیم برای پدرش جز برای وعده‌ای که به او داده بود، نبود؛ و [لی] هنگامی که برای او روشن شد که وی دشمن خداست، از او بیزاری جست. راستی ابراهیم، دلسوزی بردبار بود.

در این آیات شریف، خداوند ابتدا از استغفار کردن برای مشرکان نهی می‌فرماید. در اینجا، احتمال شکل‌گیری این پرسش در ذهن مخاطب وجود دارد که اگر این عمل ناپسند است، چرا ابراهیم علیه السلام به عمومی کافر خویش وعده استغفار داد؟ آنگاه قرآن کریم بدون فاصله، این پرسش مقدّر را پاسخ می‌گوید و سبب استغفار ابراهیم علیه السلام برای عمویش را وعده‌ای می‌داند که پیش از آشکار شدن کفر و شرک او به او داده بود.

در روایات، این روش مخصوصاً در بیانات مربوط به آموزه توحید فراوان است. اهل بیت علیهم السلام از آنجایی که ناگزیر بوده‌اند میان دو مسلک تعطیل و تشبیه در خداشناسی حرکت کنند و آموزه‌هایی تنزیهی بیان نمایند (کلام و عقاید (توحید و عدل)، ص ۷۰)، هر جا که سخن‌شان موهّم تشبیه بوده است، بلافاصله این توهّم را می‌زدوده‌اند. مثلاً امیرالمؤمنین علیه السلام در توصیف خدای سبحان می‌فرمایند:

مؤمن لا بعبادة، مُدرك لا بمجسّة، قائل لا باللفظ. هو في الأشياء على غير ممازجة، خارجٌ منها على غير مبانة، فوق كل شيء فلا يقال شيء فوقه و أمّام كل شيء فلا يقال له أمّام. داخل في الأشياء لا كشيء في شيء داخل و خارج منها لا كشيء من شيء خارج (التوحيد، ص ۳۰۶).

مؤمن است نه به عبادت بندگانش [یعنی بندگانش را ایمن می‌کند از این که بر ایشان ستم کند، لیکن نه به سبب عبادت ایشان از برای او، بلکه به محض تفضل و احسان. زیرا که بندگی آن جناب چنان که سزاوار آن است، از کسی صادر نمی‌شود]. درک

می‌کند و در می‌یابد، نه به آلت حس [چون چشم و گوش و غیر آن از حواس ظاهره و وهم و خیال و غیر آن از قوا و مشاعر باطنه]، گویاست نه به واسطه لفظ و آن جناب در چیزهاست نه بر وجه ممازجت و آمیزش و از آن‌ها بیرون است نه به وضع مبیانت و جدایی، در بالای هر چیزی است و نمی‌توان گفت که چیزی در بالای اوست و پیش هر چیزی است و نمی‌توان گفت که او را پیشی هست، داخل است در چیزها نه چون چیزی که در چیزی داخل باشد و خارج است از چیزها نه مانند چیزی که از چیزی خارج باشد.

ملاحظه می‌کنیم که در هر فقره‌ای پس از صفت آوردن برای خدای متعال، توهمی که ممکن است از آن بیان ایجاد شود و سؤالی که در ذهن مخاطب شکل بگیرد، فوراً پاسخ داده می‌شود. مثلاً تا گفته می‌شود خداوند به بندگان امان می‌دهد، ممکن است این پرسش ایجاد شود که آیا عبادت‌های بندگان موجب می‌شود خداوند ایشان را امان دهد و ستمی به آنان روا ندارد؟ آنگاه پاسخ داده می‌شود که خیر؛ سبب امان دادن او عبادت بندگان نیست؛ بلکه تفضل و احسان اوست. چرا که او خودش مهرورزی را بر خود واجب گردانیده است.^۱ یا مثلاً به محض اینکه گفته شود خداوند ادراک دارد، این پرسش پدید می‌آید که آیا خداوند حواس پنج‌گانه دارد که با آن‌ها ادراک کند؟ پاسخ داده می‌شود که خیر؛ ادراک او هرگز از راه حواس نیست. وقتی گفته شود او در همه اشیا موجود است، بلافاصله این پرسش ممکن است به ذهن برسد که آیا او با آن اشیا آمیخته شده و جزئی از آن‌هاست؟ پاسخ داده می‌شود که خیر؛ حضور او در اشیا به نحو آمیختگی و ترکیب نیست؛ و همچنین سایر فقره‌های این روایت ارجمنند، بلافاصله پرسش احتمالی را پاسخ می‌دهند و جایی برای ایجاد شبهه باقی نمی‌گذارند.

روایت زیر از امیرالمؤمنین علیه السلام نیز نظیر همین عبارات است که به جهت اختصار، از توضیح فقره‌های آن صرف نظر می‌کنیم و تنها به بیان اصل روایت اکتفا می‌نماییم:

الحمد لله اللّٰبس الكبرياء بلا تجسّد و المرتدي بالجلال بلا تمثّل و المستوي على العرش بلا زوال و المتعالي شعن الخلق بلا تباعد منهم، القريب منهم بلا ملامسة منه لهم،... المشاهد لجميع الأماكن بلا انتقال إليها،... أتقن ما أراد خلقه من الأشياء كلّها بلا مثال سبق إليه و لا لغوب دخل عليه (التوحيد، ص ۳۳).

۱. ﴿كَتَبَ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ﴾ (انعام/۱۲).

حمد از برای خداست که بزرگواری و پادشاهی را در پوشیده بی آنکه صاحب تن باشد و جلال و بزرگی را ردای خود ساخته، بدون آنکه مانند چیزی از جسمانیات باشد و بر عرش مملکت خویش مستولی است بدون زوالی که به او رو آورد و بر خلائق برتری دارد اما بی آنکه ایشان از آن جناب دور باشند یا آن جناب ایشان را سوده و لمس نموده باشد.... همه مکان‌ها را مشاهده می‌کند یا در آن‌ها مشاهده می‌نماید و در آن‌ها حضور دارد بی آنکه به سوی آن‌ها منتقل شود.... محکم ساخته آنچه را که آفریدنش را خواسته از همه چیزها و لیکن نه به واسطه مثالی که پیشی گرفته باشد و ماندگی و ملالی بر او داخل نشده در آفریدن آنچه آفریده در نزد خویش.

۳. ایجاد پرسش در مخاطب

گاهی اوقات مخاطب نه پرسش صریحی دارد و نه پرسش مقدری در او ایجاد خواهد شد. در اینجا خود تبیین‌گر می‌تواند طرح پرسش کند و مخاطب را به فکر بیندازد. آنگاه در مقام پاسخ به پرسش برآید و آموزه اعتقادی مورد نظر را تبیین نماید. با این روش هم مخاطب را به جهل خود آگاه کرده (ایجاد پرسش) و هم جهل او را برطرف کرده است (پاسخ به پرسش) (روش‌شناسی پاسخگویی به پرسش‌های اعتقادی، ص ۲۱۱). خود این روش را به دو صورت در معارف دینی می‌بینیم:

۳.۱ طرح صریح پرسش

موارد متعددی داریم که تبیین‌گر صراحتاً پرسش را طرح می‌کند و پس از ناتوانی مخاطب در پاسخگویی، خود به پاسخ آن می‌پردازد. آیات زیادی داریم که در آن‌ها پرسشی مطرح می‌شود و سپس خود آیه به پاسخ آن می‌پردازد:

﴿قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ...﴾ (سبأ/۲۴).

بگو: کیست که شما را از آسمان‌ها و زمین روزی می‌دهد؟ بگو: خدا.

این مطلب در روایات نیز وجود دارد. مثلاً امام صادق علیه السلام با طرح پرسشی درباره لفظ

«الله اکبر» آموزه‌ای بلند را تبیین می‌نماید:

عن جمیع بن عمیر، قال: قال أبو عبد الله علیه السلام: أي شيء الله أكبر؟ فقلت: الله أكبر من كل شيء. فقال: و كان ثم شيء فيكون أكبر منه؟! فقلت: فما هو؟ قال: الله أكبر من أن يوصف (الكافي، ج ۱، ص ۱۱۷).

جمع گوید: امام صادق علیه السلام از من پرسید: معنی «الله اکبر» چیست؟ عرض کردم: خدا بزرگتر از همه چیز است. فرمود: مگر آنجا چیزی بود که خدا بزرگتر از آن باشد؟! عرض کردم: پس چیست؟ فرمود: «خدا بزرگتر از آن است که وصف شود».

در اینجا امام علیه السلام خودشان صریحاً معنای عبارت «الله اکبر» را می‌پرسند. وقتی راوی پاسخی ناصواب می‌دهد، امام علیه السلام او را به چالش می‌کشند تا اقرار به ندانستن خویش کند و پاسخ درست را از خود حضرت طلب نماید. آنگاه حضرت معنایی بسیار والاتر از فهم ابتدایی راوی برای این عبارت بیان می‌فرمایند و آن بزرگتر بودن خداوند از وصف است، نه از همه اشیا. در روایتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله ایشان ابتدا سه بار اقرار به ندانستن می‌گیرند و سپس آموزه را تبیین می‌نمایند:

عن معاذ بن جبل، قال: كنت رديف النبي صلی الله علیه و آله، فقال: يا معاذ! هل تدري ما حق الله - عزوجل - على العباد؟ يقولها ثلاثا. قال: قلت: الله ورسوله أعلم. فقال رسول الله: حق الله - عزوجل - على العباد أن لا يشركوا به شيئا. ثم قال صلی الله علیه و آله: هل تدري ما حق العباد على الله - عزوجل - إذا فعلوا ذلك؟ قال: قلت: الله ورسوله أعلم. قال: أن لا يعذبهم. أو قال: أن لا يدخلهم النار (التوحيد، ص ۲۸).

معاذ بن جبل گفت: با پیغمبر صلی الله علیه و آله همراه یا ردیف آن حضرت بودم، پس فرمود: ای معاذ! آیا می‌دانی که حق خدای عزوجل بر بندگان چیست؟ و این سخن را سه مرتبه فرمود. عرض کردم: خدا و رسولش دانانترند و ایشان بهتر می‌دانند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: حق خدای عزوجل بر بندگان آن است که چیزی را با او شریک نسازند. بعد از آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: آیا می‌دانی حق بندگان بر خدای عزوجل چیست چون این را به جا آورند؟ معاذ گفت: گفتم: خدا و رسولش بهتر می‌دانند. فرمود: آن است که ایشان را عذاب نکنند. یا فرمود: آن است که ایشان را داخل آتش دوزخ نگردانند.

در اینجا پیامبر صلی الله علیه و آله یک سؤال را سه بار از راوی می‌پرسند. وقتی او در جواب در می‌ماند، حضرت خودشان پاسخ آن پرسش را مطرح می‌نمایند. آنگاه پرسش دیگری مطرح می‌کنند و وقتی راوی پاسخ آن را هم نمی‌داند، خودشان پاسخ را بیان می‌فرمایند و با این روش، آموزه‌ای بلند را تبیین می‌کنند.

۲.۳ بروز دادن رفتاری که در مخاطب ایجاد پرسش می‌کند

روایاتی در دست است که نشان می‌دهد برخی اوقات اهل بیت علیهم السلام رفتاری - احتمالاً عمدی - بروز می‌دادند تا سؤالی در مخاطب برانگیزند و وقتی سؤال طرح شد، با پاسخ به آن، آموزه‌ای

اعتقادی را تبیین کنند. به عنوان نمونه، امام صادق علیه السلام با عصا دست گرفتن، ابوحنیفه را به پرسش می‌اندازد و از همین جا، دو موضوع اعتقادی مهم یعنی «تبرک جستن» و «انتساب عمیق اهل بیت علیهم السلام به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم» را تبیین می‌فرمایند^۱:

أتی أبو حنیفة إلى أبي عبد الله جعفر بن محمد - عليه أفضل الصلاة والسلام - فخرج إليه يتوكأ على عصا. فقال له أبو حنیفة: ما هذه العصا يا أبا عبد الله؟ ما بلغ بك من السنّ ما كنت تحتاج به إليها! قال: أجل و لكنّها عصا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم. فأردت أن أتبرک بها. قال: أما إنني لو علمت ذلك و أنّها عصا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لقمّت و قبلتها. فقال أبو عبد الله: سبحان الله! و حسر عن ذراعه و قال: و الله يا نعمان! لقد علمت أن هذا من شعر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و من بشره، فما قبلته! فتناول أبو حنیفة ليقبل يده، فأسبل كتمه و جذب يده و دخل منزله (دعائم الإسلام، ج ۱، ص ۹۵).

ابوحنیفه به خدمت امام صادق علیه السلام رسید. حضرت از خانه بیرون آمدند در حالی که بر عصای تکیه زده بودند. ابوحنیفه پرسید: این عصا چیست ای اباعبدالله؟ [هنوز] آن قدر پیر نشده‌اید که به آن احتیاج پیدا کنید! حضرت فرمودند: آری؛ اما این عصای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است. خواستم به آن تبرک بجویم. ابوحنیفه گفت: اگر می‌دانستم که این عصای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است، برمی‌خاستم و آن را می‌بوسیدم. حضرت فرمودند: سبحان الله! سپس آستین خود را بالا زدند و گفتند: ای نعمان! به خدا قسم می‌دانسته‌ای که این از مو و پوست پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است، اما [تاکنون] آن را نبوسیده‌ای! ابوحنیفه خود را پیش کشید تا دست حضرت را ببوسد؛ اما حضرت آستین را پایین انداختند و دست‌شان را عقب کشیدند و داخل منزل شدند.

در این روایت، امام علیه السلام با به دست گرفتن عصا، این پرسش را در مخاطب بر می‌انگیزد که عصا گرفتن ایشان چه حکمتی دارد؟ آنگاه حضرت پاسخ این پرسش را در متبرک بودن آن عصا طرح می‌نمایند و از همین جا به متبرک بودن وجود امام معصوم - که فرزند رسول خداست - می‌رسند و با این پاسخ، مخاطب عالمِ نمای خود را متوجه جهل خودش می‌کنند. بدین ترتیب، هم او را سر جایش نشانده‌اند و هم با این پاسخ به پرسشی که از رفتار خودشان پدیده آمده است، بخشی از آموزه ولایت را تبیین فرموده‌اند.

۱. این مطلب از بیان شفاهی استاد ارجمند، حجت‌الاسلام دکتر نصرت‌الله آیتی استفاده شده است.

۴. طرح پرسش بی پاسخ

نوع دیگری از طرح پرسش وجود دارد که نه پرسش صریح مخاطب است، نه پرسش مقدر و نه پرسشی که تبیین گر ایجاد می کند تا بدان پاسخ گوید؛ بلکه پرسشی است که در واقع پاسخی ندارد و برای به فکر فرو بردن مخاطب و واقف کردن او به اشتباه خویش است. در اصطلاح بلاغت این نوع از پرسش را «استفهام انکاری» نامیده اند که در واقع، نوعی بیان مؤکد یک حقیقت است (جوهر البلاغه، ص ۷۸). در استفهام انکاری، فقط پرسش وجود دارد و پاسخ آن خود به خود در وجدان مخاطب یافت می شود.

نمونه های فراوانی از کاربرد این روش در قرآن و روایات موجود است. برای مثال، قرآن کریم به جای اینکه بفرماید حتماً جزای آن ها همان کارهایی است که انجام داده اند، می فرماید: آیا جزای جزایی جز کارهایی که انجام داده اند، داده می شوند؟

﴿وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ هَلْ يُجْرُونَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ (اعراف/۱۴۷).

و کسانی که آیات ما و دیدار آخرت را دروغ پنداشتند، اعمال شان تباه شده است. آیا جز در برابر آنچه می کردند کیفر می بینند؟

گاهی نیز در قالب استفهام انکاری، تعلیل یک حکم را تبیین می کند؛ مثلاً:

﴿وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾ (آل عمران/۸۰).

و [نیز] شما را فرمان نخواهد داد که فرشتگان و پیامبران را به خدایی بگیرید. آیا پس از آنکه سر به فرمان [خدا] نهاده اید، [باز] شما را به کفر و می دارد؟!]

یعنی علت دستور ندادن خداوند به اینکه فرشتگان و پیامبران را اربابان خود بگیریم، این است که خداوند فرمان به کفر بعد از اسلام آوردن نمی دهد. در این آیه، کبرای قیاس - که یک حکم مؤکد است - با استفهام انکاری بیان شده است.^۱

همچنین، در خطبه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام، ایشان یک بار در قالب استفهام انکاری بیان

۱. قیاس مضمهر موجود در آیه به این ترتیب است:

کبری: هیچگاه خداوند دستور به کفر بعد از اسلام نمی دهد.

صغری: دستور به ارباب گرفتن فرشتگان و پیامبران، کفر بعد از اسلام است.

نتیجه: خداوند دستور به ارباب گرفتن فرشتگان و پیامبران نمی دهد.

می‌کنند که ارث نبردن ایشان از پدرشان در قرآن نیامده است؛ آنگاه باز هم در همان قالب استفهام انکاری، مخالفت صریح این مطلب را با آیات قرآن تبیین می‌فرمایند؛ یعنی ابتدا عدم مخالفت ارث بردن با قرآن را طرح می‌کنند و سپس بالاتر از آن، مخالفت ارث نبردن با قرآن را بیان می‌نمایند:

«یا ابن ابي فحافة! أفي كتاب الله أن ترث أباك و لا أرث أبي؟! ﴿لقد جئت شيئاً فرياً﴾ (مریم/۲۸)!

«أفعلی عمدِ ترکتم کتاب الله و نبذتموه وراء ظهورکم إذ یقول: ﴿و ورث سلیمان داود﴾ (نمل/۱۶)؟! (بحار الأنوار، ج ۲۹، ص ۲۲۶).
ای پسر ابي فحافه! آیا در کتاب خدا آمده است که تو از پدرت ارث ببری و من از پدرم ارث نبرم؟! به راستی کار بسیار ناپسندی مرتکب شده‌ای!
پس آیا به عمد کتاب خدا را رها کردید و آن را پشت سرتان افکندید، آنجا که می‌گوید: «و سلیمان از داوود ارث برد»؟!»

۵. تغییر پرسش مخاطب و جهت‌دهی به آن (اسلوب حکیم)

گاه مخاطب پرسش صریحی دارد، اما تبیین‌گر مشاهده می‌کند که این پرسش بی‌فایده یا غیرضروری است. در اینجا است که با پاسخ‌دهی به پرسشی نزدیک به پرسش اولیه، عملاً پرسش مخاطب را جهت می‌دهد؛ یعنی هم او را از بی‌فایده یا بی‌ضرورت بودن پرسش خود آگاه می‌کند و هم آموزه‌ای صحیح و کاربردی را برای او تبیین می‌نماید. این شیوه در اصطلاح علوم بلاغت «اسلوب حکیم» نامیده می‌شود (جواهر البلاغه، ص ۳۳۴).

یکی از مثال‌های معروف قرآنی در این زمینه، پرسش از چیزی است که باید انفاق شود که قرآن کریم با ظرافت خاصی این سؤال را به سؤال از کسانی که باید مال انفاق شده به ایشان داده شود، برمی‌گرداند:

﴿يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ فَلِلَّوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ وَ مَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ﴾ (بقره/۲۱۵).^۱

۱. برخی محققان در صحت اخذ این آیه به عنوان مثالی برای «اسلوب حکیم» تردید کرده‌اند که باید مورد بررسی بیش‌تری قرار گیرد. (ر.ک: روش بیان قرآن، ص ۱۳۹) اما - ولو در مثال هم مناقشه شود - اصل این مطلب در متون دینی ثابت است.

از تو می‌پرسند: «چه چیزی انفاق کنند؟» بگو: «هر مالی انفاق کنید، به پدر و مادر و نزدیکان و یتیمان و مسکینان و به در راه مانده تعلق دارد و هرگونه نیکی کنید البته خدا به آن داناست.»

در این آیه، قرآن کریم به جای اینکه بگوید چه نوع اموالی را باید انفاق کنید، پرسش را به محل مصرف کردن انفاق‌ها بر می‌گرداند و بدین وسیله دو مطلب را بیان می‌نماید: نخست اینکه پرسش از نوع اموالی که باید انفاق شوند، غیرضرور و بی‌فایده است و دوم اینکه باید اموال انفاق شده در موارد ذکر شده در آیه صرف شوند.

امیرالمؤمنین علیه السلام نیز در روایتی تصریح می‌کنند که مردم از پیامبران‌شان درباره ماهیت خدا می‌پرسیدند؛ اما ایشان در جواب، افعال و نشانه‌های خدا را برای مردم بیان می‌کردند و درباره ماهیت و چیستی خدا تعریفی ارائه نمی‌کردند:

الحمد لله... الذي سُئِلَتِ الْأَنْبِيَاءُ عَنْهُ، فَلَمْ تَصْفَهُ بَحَدٍّ وَلَا بَعْضٍ، بَلْ وَصَفْتَهُ بِفِعَالِهِ
وَدَلَّتْ عَلَيْهِ بآيَاتِهِ (الكافي، ج ۱، ص ۱۴۱).

سپاس خدایی را... که او را از پیغمبران پرسیدند، ایشان به اندازه و جزء توصیفش نکردند؛ بلکه او را به افعالش سودند و به آیاتش نشان دادند.

در روایت دیگری، شخصی خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌رسد و از زمان برپایی قیامت می‌پرسد. پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال او را به سؤال از آنچه که باید برای قیامت به عنوان توشه مهیا کنیم، بر می‌گرداند که در نتیجه آن، چنین روشن می‌شود که زمان برپایی قیامت اهمیت ندارد، بلکه آمادگی ما برای آن است که مهم است:

عن أنس بن مالك، قال: جاء رجل من أهل البادية و كان يُعجبنا أن يأتي الرجل من أهل البادية يسأل النبي صلی الله علیه و آله. فقال: يا رسول الله! متى قيام الساعة؟... قال: فما أعددت لها؟ قال: و الله ما أعددت لها من كثير عمل، لا صلاة و لا صوم، إلا أني أحب الله و رسوله. فقال له النبي صلی الله علیه و آله: المرء مع من أحب. قال أنس: فما رأيت المسلمين فرحوا بعد الإسلام بشيء أشد من فرحهم بهذا (علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۴۰).

انس بن مالك گفت: مردی از اهل بادیه آمد و ما بسیار دوست داشتیم که شخصی از اهل بادیه محضر نبی اکرم صلی الله علیه و آله مشرف شود و از آن حضرت سؤال کند. باری؛ وی

عرض کرد: یا رسول الله! چه وقت ساعت به پا می شود (یعنی زمان قیامت کی خواهد بود)؟!... حضرت فرمودند: برای آن روز چه عملی آماده کرده ای؟ عرضه داشت: به خدا سوگند عمل زیادی ندارم. نه نماز و نه روزه، فقط خدا و رسولش را دوست می دارم. حضرت فرمودند: شخص، هر کسی را که دوست دارد، در آن روز با او محشور می شود. انس می گوید: من ندیدم که مسلمانان بعد از اسلام به عملی شادمان و مسرورتر باشند از سرورشان به محبت به خدا و رسول خدا ﷺ.

ائمہ علیہ السلام از این روش در فضای تقیّه نیز بهره می برده اند. مثلاً معاویة بن وهب از امام صادق علیہ السلام درباره تأمین^۱ در نماز جماعت می پرسد، اما امام - با توجه به اختلافی بودن مسئله با اهل سنت و امکان ایجاد مشکل برای اصحاب - در جواب وی تفسیر آیه را بیان می کنند:

عن معاویة بن وهب، قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: أقول آمين إذا قال الإمام «غير المغضوب عليهم ولا الضالين»؟ قال: هم اليهود والنصارى؛ ولم يجب في هذا (تهذيب الأحكام، ج ۲، ص ۷۵).

معاویة بن وهب می گوید: به امام صادق علیہ السلام عرض کردم: آیا بعد از اینکه امام گفت «غیر المغضوب علیهم و لا الضالین» آمین بگویم؟ حضرت فرمودند: [مغضوب علیهم و ضالین] یهود و نصاری هستند؛ و جواب مرا در این باره ندادند.

در این روایت، امام علیہ السلام طوری وانمود می کنند که گویا معاویة بن وهب سؤالی در مورد معنای این آیه پرسیده است و نه درباره آمین گفتن پس از نماز. لذا شیخ طوسی ذیل این روایت تصریح می کند که امام علیہ السلام نتوانستند ناخوش داشتن این لفظ را به صراحت بیان کنند، چون در حال تقیّه و اضطرار بودند. لذا کلاً از پاسخ دادن مستقیم طفره رفتند و عدول کردند (همان).

نتیجه گیری

روش های قرآن و سنت ائمہ معصومین علیهم السلام در تبیین اعتقادات، گوناگون و متکثر بوده است که به فراخور حال و شرایط زمان، مکان، مخاطب و آموزه از آن ها استفاده می کرده اند. روش به کار بردن پرسش و پاسخ برای این دست تبیین ها نیز از قدیمی ترین و کارآترین روش ها به حساب می آید؛ اما این روش، بسیط و قابل دسته بندی در یک نوع واحد نیست؛ بلکه از

۱. «آمین» گفتن پس از پایان قرائت سوره حمد.

اشکال گوناگون و متنوعی برخوردار است که بیشتر آن‌ها در کتب ادبی ضبط شده است. در این نوشتار، به کلیات این انواع پرداختیم و برای آن‌ها شواهدی از متون دینی ارائه دادیم. از تمامی این انواع در تبیین‌های مکتوب و شفاهی زمان خود نیز می‌توانیم بهره بگیریم و با استفاده از تأثیرگذاری فراوان پرسش بر مخاطب و به فکر واداشتن وی، تبیین‌های عقایدی را رنگ و بوی بهتری ببخشیم.

Archive of SID

کتاب‌نامه

۱. قرآن کریم.
۲. الاحتجاج علی أهل اللجاج، احمد بن علی طبرسی، مشهد: نشر المرتضی، ۱۴۰۳ ه.ق.
۳. موسوعة النحو والصرف والإعراب، إميل بديع يعقوب، بيروت: دارالعلم للملایین، [بی تا].
۴. کلام و عقاید (توحید و عدل)، رضا برنجکار، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت) و دانشکده علوم حدیث، ۱۳۸۷، چ سوم: ۱۳۸۹ ه.ش.
۵. جواهر البلاغة، السيد أحمد الهاشمی، بإشراف: صدقی محمد جمیل، بیروت: دارالفکر، ۱۴۲۴ ه.ق.
۶. مغنی الأديب، عبدالله بن یوسف ابن هشام، به اهتمام: جمعی از اساتید مدارس حوزه علمیه قم، قم: واریان، ۱۳۸۱ ه.ش.
۷. روش بیان قرآن، علی محمد یزدی، تهیه: مرکز فرهنگ و معارف قرآن، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی (وابسته به دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم)، ۱۳۹۲ ه.ش.
۸. روش‌شناسی پاسخگویی به پرسش‌های اعتقادی در فرهنگ قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام، محسن عباسی‌ولدی، قم: جامعة الزهراء علیها‌السلام، ۱۳۹۰ ه.ش.
۹. تهذیب الأحكام، محمد بن حسن طوسی (شیخ طوسی)، تحقیق: سیدحسن موسوی خراسان، تهران: دارالکتب الإسلامية، چ چهارم، ۱۴۰۷ ه.ق.
۱۰. التوحید، محمد بن علی ابن بابویه (شیخ صدوق)، قم: مؤسسه النشر الإسلامی، ۱۳۹۸ ه.ق.
۱۱. علل الشرائع، محمد بن علی ابن بابویه (شیخ صدوق)، قم: مکتبه داورى، ۱۴۲۷ ه.ق.
۱۲. الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، تهران: دار الکتب الإسلامية، چ چهارم، ۱۴۰۷ ه.ق.
۱۳. بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار علیهم‌السلام، محمدباقر بن محمدتقی مجلسی، بیروت: دار إحياء التراث العربی، چ دوم، ۱۴۰۳ ه.ق.
۱۴. سیر حکمت در اروپا، محمدعلی فروغی، تهران: زوار، چ دوم، ۱۳۸۴ ه.ش.
۱۵. دعائم الإسلام، نعمان بن محمد مغربی (قاضی نعمان مصری)، قم: مؤسسه آل البيت علیهم‌السلام، چ دوم، ۱۴۲۷ ه.ق.

ملخص الأبحاث و المقالات باللغة العربية

نقله الى العربية: سيد جعفر حكيم

الأسس الحاكمة على سيرة النبي ﷺ في الأسرة

حجة الله بيات^١

محمد باقرى زادة الأشعري^٢

المخلص

إن سيرة النبي ﷺ في مجالات الحياة المختلفة بما فيها مجال الأسرة و الروابط الأسرية الحاكمة فيها تعدّ قدوة للجميع. حاولنا في البحث الحاضر أن نختار أهم النصوص الواردة في حياة النبي الأسرية و نستخرج منها الأسس الحاكمة في حياته ﷺ مع أعضاء أسرته؛ و انتهينا الى بعض الأصول الهامة نظير: «الاهتمام بالأسرة»، «الاهتمام بالمعنويات»، «الأخلاق»، «رعاية الأدب»، «الحكمة»، «الفكر الجمعي»، «المساهمة و التعاطف».

و نتيجة هذا البحث هي تهيئة الأرضية المناسبة للاقتداء بالنبي ﷺ في الحياة الأسرية و ذلك من خلال تكريس الأسس المذكورة في روابط أعضاء الأسرة. إذ لا ريب أن العمل بها سيؤدي الى قوة كيان الأسرة و الحيلولة دون عروض المشاكل المختلفة التي تهدده.

الألفاظ المحورية: سيرة النبي، سيرة النبي ﷺ، الأسرة.

١. عضو الهيئة العلمية في جامعة القرآن و الحديث.

٢. ماجستير في العلاقات - فرع الحج و الزيارة.

استخدام أسلوب السؤال و الجواب لبيان العقائد في القرآن و الحديث

الدكتور رضا برنجكار^١

على عباس آبادي^٢

المخلص

إن بيان العقائد في النصوص الاسلامية تابع لأسس معينة و يعتمد علي أساليب عديدة و أحد هذه الأساليب و التي استخدمت في القرآن و الحديث بكثرة نسبياً هي أسلوب السؤال و الجواب؛ و يحظى هذا الأسلوب بتأثير بالغ بسبب إثارته لذهن المخاطب و تحريكه للتعرف على الإجابة .

و الافادة من هذا الاسلوب له أنحاء عديدة ، منها: الإجابة على الأسئلة الصريحة للمخاطب و الإجابة على الأسئلة المقدره للمخاطب و إثارة التساؤل في ذهن المخاطب و طرح الأسئلة الإنكارية و تغيير و توجيه أسئلة المخاطب. الألفاظ المحورية: المنهجية، أسلوب البيان، العقائد، السؤال و الجواب.

دور الروايات التفسيرية في حل اختلاف المفسرين

(نطاق البحث: ظواهر آيات سورة المدثر)

انسية نجفی فرید^٣

المخلص

وردت سورة « المدثر » في الجزء التاسع و العشرين من القرآن الكريم و هي من السور المكية وفقاً لرأي أغلب المفسرين و من أوائل السور النازلة على النبي الأعظم ﷺ و المحور الذي يدور عليه موضوعها هو « الإنذار » و « لوم الكفار ».

المقال الحاضر مسخلص من أطروحة «التفسير الروائي لسورتي المدثر و القيامة وفق روايات أهل البيت (عليهم السلام)» و بعد التتبع الواسع لآراء المفسرين فيما يتعلق بتفسير آيات هذه

١. بروفيسور في جامعة طهران.

٢. ماجستير في علوم حديث (فرع الكلام و العقائد) / جامعة القرآن و الحديث.

٣. ماجستير علوم الحديث، فرع التفسير المأثور.

السورة توصلنا للنتيجة التالية و هي اختلاف وجهات نظر المفسرين في الكثير من الآيات و الفرضية التي يعتمد عليها هذا البحث هي أنه بالإمكان حل الخلافات المذكورة من خلال الرجوع للروايات التفسيرية المأثورة عن النبي ﷺ و أهل بيته عليه السلام - لاتصالهم بالوحي - و ترجيح بعض الآراء على بعض، أو رد بعض الآراء، أو الجمع بينها بلحاظ منطوق الروايات، أو التوصل لمفهوم أو ثقت من نص الرواية و غير ما نص عليه المفسرون. المقال الحاضر يتناول دراسة ظواهر آيات سورة المدثر و التي اختلفت آراء المفسرين فيها كما وردت روايات عن المعصومين في كتبنا الحديثية و التفسيرية؛ و الهدف الأصلي لهذا البحث هو بيان دور الروايات التفسيرية المأثورة عن المعصومين عليه السلام في حل الخلاف الموجود بين المفسرين في تفسير بعض الآيات. الألفاظ المحورية: سورة المدثر، اختلاف المفسرين، الروايات التفسيرية المأثورة عن المعصومين عليه السلام.

عوامل نجاح نهج البلاغة في استقطاب اهل السنة

محدثة رشیدی باجگان^۱

المخلص

منذ حياة أمير المؤمنين عليه السلام و حتى اليوم تأثر الكثير من أصحاب المذاهب المختلفة بشخصية أمير المؤمنين و كلامه و استشهدوا في مؤلفاتهم بكلماته عليه السلام، بل ألف بعضهم كتباً تضم كلماته عليه السلام.

و قد ألف علماء الفريقين قبل كتاب نهج البلاغة و بعده كتباً تضم كلمات أمير المؤمنين عليه السلام، إلا أن نهج البلاغة قد حظي بإقبال لم يحظ به كتاب آخر بين الشيعة و السنة. المقال الحاضر يحاول تسليط الأضواء على علل ذلك؛ و من جملة مزايا كتاب نهج البلاغة بين كتب الحديث و التي جعلته متميزاً فيما بينها و أدت الى استقطابه لعلماء السنة أيضاً هي أن السيد الرضي اقتطف الكلمات البليغة من بين كلمات أمير المؤمنين عليه السلام النورانية، مضافاً لترتيبه و تنوع مواضيعه و ما حظي به مؤلفه السيد الرضي

۱. ماجستير من كلية القرآن و الحديث، فرديس طهران.

من منزلة بين علماء المسلمين حيث إن له منزلة عند علماء أهل السنة أيضاً. من جانب آخر فإن تأليف نهج البلاغة ونشره في المقطع التاريخي الذي كان فيه التعامل بين علماء الشيعة و السنة، كان له دور بالغ في انتشاره بين أهل السنة .
الألفاظ المحورية: نهج البلاغة، أهل السنة، البلاغة، السيد الرضي.

مقومات الاصلاح التعليمي للإمام علي عليه السلام بالاعتماد على نهج البلاغة

سمية عابدي^١

السيد هادي السيد وكيلي^٢

المخلص

تولى الإمام علي عليه السلام قيادة الأمة في الوقت الذي حرّف الأمراء السابقون عليه التعاليم الدينية و لهذا تولى عليه السلام إصلاح أمور الأمة ؛ و من هذه الانحرافات غياب قيمة التعقل و التعلّم، فالاصلاحات التعليمية تعالج بعض مجالات ثقافة الأمة و ذلك من خلال التعليم و التثقيف و خارجاً عن نطاق السياسة و الاقتصاد و العلاقات الاجتماعية و الفضائل الاخلاقية؛ و هدف أمير المؤمنين عليه السلام من هذه الاصلاحات هو تربية المجتمع بنحو بحيث يستخدم العقل و الفكر في جميع الأمور و عدم الإقدام على شيء إلا بعد العلم به؛ و أسلوبه في هذا المجال هو إيجاد الحافز و الداعي أولاً، ثم تقديم الرؤية الصحيحة للمجتمع ليستمدوا من الوحي و العقل و الفطرة و المصادر و المعايير الأخرى في التعرف على التعاليم الصحيحة و تمييزها عن غيرها؛ و إن العمل بالعلم و الوصول لمرتبة التقوى - والذي هو ثمرة للسير في مسار العبودية - هما من أهداف أمير المؤمنين عليه السلام في الاصلاحات التعليمية .

البحث الحاضر و من خلال نظرة تاريخية تحليلية يشير للانحرافات الفكرية و الأمور

١. ماجستير في نهج البلاغة، جامعة القرآن و الحديث / قم.

٢. عضو الهيئة العلمية في جامعة القرآن و الحديث.

المغايرة للتعلم في ذلك العصر، ثم يبين التعاليم العلوية في إصلاحها؛ وإن التعليم في نهج البلاغة لا ينتهي عند حد معين وإنما يسوق الانسان لتعلم جميع المعارف و العلوم التي تحدد بالانسان نحو العبودية .

الألفاظ المحورية: الامام علي عليه السلام، نهج البلاغة، التعليم، الاصلاحات التعليمية، العقل.

معنى التخريج و المعرفة التحليلية للمصادر النظرية لعلم التخريج عند أهل السنة

عباس المحمودي^١

شير محمد علي بور عبدلي^٢

المخلص

التخريج، يعني استخراج المتون، والمواضيع و المضامين و الطرق العديدة للحديث من مصادرها؛ و كان هذا الفن من أقسام قواعد الحديث أو دراية الحديث، إلا أنه صار بعد ذلك مستقلاً؛ و من آثاره معرفة نقاط ضعف الأحاديث و التعرف على مدى حجيتها؛ و قد خطأ أهل السنة خطوات في مجال تأطير هذا العلم بأطر علمية و تطبيقه عملياً، فمن الضروري تعرف الشيعة عليها ليؤسسوا علم التخريج أيضاً؛ و إن أحد النطاقات التي تركزت فيها مساعي أهل السنة في هذا المجال هي تأليف المصادر النظرية العديدة لعلم التخريج و لذلك فإن من الضروري القيام ببحث شامل للتعرف على هذه المصادر.

البحث الحاضر يهدف تبين معنى التخريج و التعريف بأهم الكتب المؤلفة في الأبحاث النظرية لهذا العلم و ذلك ليبين منزلة هذا العلم، مضافاً لإيضاحه لبعض الخطوط العامة للبحث من أجل القيام بالبحث في المدرسة الشيعية؛ و قد تناول القسم الأول من المقال دراسة حول مفردة التخريج، بينما تناول القسم الثاني و لأول مرة دراسة نص و مقدمة الكتب و عرف بها تعريفاً شاملاً، تحليلياً و مقارناً بين أهم المصادر النظرية للتخريج.

١. ماجستير في علوم الحديث و باحث في المركز التخصصي بعلوم الحديث في الحوزة العلمية بقم.

٢. عضو الهيئة العلمية في جامعة لرستان.

الألفاظ المحورية: كتب التخريج، قواعد و اصول التخريج، التعرف على نقاط ضعف الحديث، تقييم الحديث، علوم الحديث.

دراسة مسألة الموت و العالم التالي له في الآراء الكلامية للشيخين الصدوق و المفيد

(بالتأكيد على كتابي الاعتقادات و تصحيح اعتقادات الإمامية)

سميه خليلي آشتياني^١

المخلص

لما انتهى عصر حضور المعصومين عليه السلام و بدأ عصر الغيبة لإمام زماننا عليه السلام كان التراث الحديثي لأئمتنا الى جانب القرآن الكريم بمنزلة سفينة نجاة للشيعة في أمواج الفتن المتلاطمة و التي بلغت ذروتها في القرنين الثالث و الرابع؛ و جاءت المساعي الحميدة لعلماء الدين في هذا العصر - و خاصة الشيخ الصدوق - لتبين الآراء العقيدية و الكلامية للشيعة حيث أُلّف كتاب الاعتقادات، معتمداً على الآيات الكريمة و الروايات الشريفة و أعقبه الشيخ المفيد عليه السلام حيث أعاد النظر في الكتاب و سماه تصحيح الاعتقاد، فأضاف له الاستدلال و الاستنباط العقلي بعد أن كان استدلاله نقلياً بحتاً؛ و قد تناول في أربعة عشر باباً من هذا الكتاب مسألة الموت و ما بعده و قد اختلف مع الشيخ الصدوق في بعض المسائل نظير تقسيم اهل الجنة، و وافقه في الكثير من المسائل، كما أنه بسط ما ذكره الصدوق في مسائل نظير مساءلة الميت في قبره؛ و قد صرح كلا هذين العالمين الجليلين بالبرزخ و عقداً باباً لهذا الموضوع.

الألفاظ المحورية: الشيخ الصدوق، الشيخ المفيد، تصحيح اعتقادات الإمامية، الموت، المعاد.

الإمامية
الألفية

نیم سال نامه علمی ترویجی - شماره هفدهم - بهار و تابستان ۱۳۹۳

١. طالبة دكتوراه في علوم القرآن و الحديث - الجامعة الإسلامية الحرة / فرع طهران المركزي.